

با سلام  
جنبشی اندک بکن همچون جنبین  
تا بخشندت حواس نوربین

وز جهان چون رجم بیرون شوی  
از زمین در عرصهٔ واسع شوی  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۸۰ و ۳۱۸۱

انسان در ذهن میل شدیدی به کاهلی دارد، دوست دارد طبق معیارها و الگوهای بسته‌بندی شده که از جامعه دپکته می‌شود، بدون تحقیق و صرف انرژی، تبعیت کند، چرا؟ چون تقلیدکردن از تحقیق کردن راحت‌تر و در دسترس‌تر است. اما مولانا پیشنهاد دیگری ارائه می‌دهد، ما را به حرکت و سفر تشویق می‌کند، می‌گوید: در این بافت محدود ذهنی توقف نکن، مثل جنبین کمی جنبش کن. جنبین تا حرکت نکند و با حرکتش زنده بودنش را اعلام نکند حواس بالاتری به او نمی‌دهند، در حقیقت جنبین با جنبش خود این آگاهی را می‌دهد که من لایق دریافت کمالات بالاتری هستم. جهان ذهن چون رحم مادر تنگ و محدود و تاریک است، با فضاگشایی و پاره کردن سلسله‌ی افکار و خالی کردن مرکزمان از باورها، دردها و الگوهای مخرب تکراری می‌توانیم به فضای وسیع‌تری وارد شویم، فضای یکتایی این لحظه که سراسر عشق است و شور. اما وارد شدن به فضای وسیع این لحظه چندان آسان نیست، باید هزینه داد. هزینه‌اش شناسایی کردن همانیدگی‌هاست، هزینه‌اش کشیدن درد هوشیارانه و صبر است، هزینه‌اش تکرار مکرر ابیات زندگی‌ساز مولاناست، هزینه‌اش تمرکز شدید روی خود است. هزینه‌اش نگاه کردن و شناسایی دردها و انداختن آنهاست.

همانیدگی یعنی چسبیدن تصویر ذهنی من به یک تصویر ذهنی دیگر، و آن چیز را جزو خود کردن است. به محض اینکه ما با کسی، چیزی، باوری، دردی همانیده شویم، شروع به مساله‌سازی، مساله‌بینی، دشمن‌سازی، دشمن‌بینی، مانع‌سازی و مانع‌بینی می‌کنیم، دچار پندارکمال می‌شویم و حتی به فرمان هم‌خطور نمی‌کند که شاید اشکال از ماست، همیشه انگشت اشاره‌مان به سمت دیگران است و این مشکل را دو چندان می‌کند، در باورهای پوسیده‌مان توقف می‌کنیم و تصور می‌کنیم این باورها وحی منزل هستند در حالی که خداوند هر لحظه در کار جدید است. ما غم‌های تاریخی را هم رها نمی‌کنیم، پول‌های زیادی صرف می‌شود تا غصه‌های تاریخی را زنده نگه داریم. ما سالگرد داریم، هر سال چیزهایی را برای غم‌زدگی نگه می‌داریم. خداوند نمی‌خواهد ما در دردهایمان دست و پا بزنیم، این بافت مخرب می‌خواهد؛ چون از درد تغذیه می‌شود. ما باید دست به دست هم بدهیم و غم‌های توهمی را پاک کنیم، تا دست از سر غم و غصه‌های ذهنی خود برداشته‌ایم، لایق حضور در این عرصه‌ی وسیع که همان فضای یکتایی و این لحظه است، نمی‌شویم. فضایی گشاده که پر از نعمات زندگیست، نعماتی چون شادی بی‌سبب، حس امنیت، هدایت، عقل و قدرت زندگیست. با باز کردن فضای درون به خداوند امکان می‌دهیم به ما دسترسی پیدا کند و درون و بیرون‌مان را سامان بخشد.

یوسفِ حُسنی و، این عالمِ چو چاه  
وین رسن صبر است بر امرِ اله

یوسف‌ا آمد رسن در زن دو دست  
از رسن غافل مشو، بیگه شده‌ست

حمدلله کین رسن آویختند  
فضل و رحمت را بهم آمیختند  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۷۶ تا ۱۲۷۸

ای انسان! تو یوسف زیبا هستی و این عالم تنگ و تاریک ذهن، مثل چاهی‌ست که تو در آن افتاده‌ای، با صبر و پذیرش بی قید و شرط اتفاق این لحظه و فضاگشایی در اطراف اتفاقات، طناب نجات برایت آویزان می‌شود. ای یوسف! زود با دو دست طناب را بگیر و لحظه‌ای از این ربسمان نجات دهنده که تو را از چاه همانیدگی‌ها و دردهایش بیرون می‌کشد، غافل مشو. هزاران سپاس که این بند نجات دهنده را برایمان آویزان کردند و فضل و بخشش و رحمت و مهربانی را به هم آمیختند و ما را غرق مستی عشق کردند.

واسلام  
-طاهره از بندرعباس